

دربایست است. ولی اگر زبانی اختراع نماییم از یکسوی از کینه و تعصب مردمان برکنار خواهد بود و از سوی دیگر میتوان زبانی را اختراع نمود که دوماه بلکه کمتر یاد گرفته شود. باینجهت در اروپا تاکنون زبانهای بیشماری اختراع شده که یکی از آنها اسپرانتوست.

اسپرانتو چندان آسانست که میتوان آن را در چند روز یاد گرفت. ولی پیشرفت آن بتازگیها کم شده و بلکه میتوان گفت که کم کم فراموش گردیده از میان میرود. بویژه با گرفتاری امروزی اروپا.

بهر حال اسپرانتو زبان دوم برای اروپاییان بوده. در شرق ما باید زبان دیگری را برای این مقصود برگزینیم. و ما چون میخواهیم ایران جنبشی کرده راهنمای سراسر آسیا شود و کشورهای شرق را از اروپاییگری و دیگر آلودگیها آزاد گرداند از اینجهت بیاری خدا زبان فارسی در سراسر آسیا پراکنده خواهد بود و چون تا آنجا که مامیدانیم آسانترین زبان میباشد اینست که هیچ مانعی از اینکه زبان دوم آسیا باشد ندارد. از اینجهت ما نیازی بزبان اسپرانتو نداریم. همچنین نیازی بساختن یک زبان نوین نیست. بلکه باید بکوشیم و ایران را راهنمای آسیا گردانیم و آن زمان ناگزیر فارسی زبان دوم شرق خواهد گردید.

- ۱۰ -

پوشش :

در بیشتر نگارشهای پیمان کلمه «تردامن» دیده میشود و چون در نوشته‌هایی که از پیشینیان پیادگار است باین کلمه برنخورده‌ام خوب است معنی و مورد استعمال آنرا تعیین نمایید؟

و اینکه در آن شعر من (در صفت...) رند تردامن دیده میشود کلمه تردامن

از من نیست و بجای این کلمه « رند آلوده » بوده. گمان من آنستکه این کلمه ویژه نابکاری زنان است و در هوسرانی مردان موردی ندارد. تا پیش دانشمند گرانمایه نهفته چیست؟

قم - مرتضوی (صفیر)

پاسخ :

«تردامن» در برابر «پاکدامن» بکار می‌رود. گویا گناه را به افتادن دریک چاله پر لجن تشبیه مینموده‌اند. از اینجهت بیگناه را پاکدامن می‌گفته‌اند و مقصود آنکه بچاله نیفتاده و دامنش آلوده با ترنگردیده و در برابر آن گناهکار را «تردامن» و «آلوده‌دامن» هر دو میتوان گفت. «تردامن» را گویا پیشینیان نیز بکار برده‌اند. اگر هم نبرده‌اند باکی نیست و ما میتوانیم از روی سنجش با «پاکدامن» آن را بکار ببریم. شاید هم مقصود از آلوده دامن یا تردامن میخواره بوده زیرا که در میخوردن دامن آلوده و تر می‌گردد ولی کسیکه می‌نمیخورد دامنش پاک میماند.

اما گفتن آن تنها بزنان نابکار جهتی ندارد. میتوان بمردان نیز گفت. بدانسان که پاکدامن بهردو گفته میشود.<sup>۱</sup>

- ۱۱ -

پوشش :

۱ - مهنامه که بجای ماهنامه بکار برده میشود از نظر تخفیف است یا جهت دیگری دارد. در صورتیکه از نظر تخفیف باشد چه ضرر دارد که کلمه ماهنامه بکار برده شود زیرا شعر نیست که برای ملاحظه قافیه مجبور به تخفیف باشیم.

۱ - پیمان سال ۲: ۳۹۰ - ۳۹۱

۲- شماره پنجم پشت ورق ماهنامه پیمان زیر عنوان (ماهنامه همایون را بخوانید) جمله ( از بهترین نامهای زبان فارسی است ) درج شده منظور از کلمه ( نامها ) جمع کلمه نامه است نه جمع کلمه نام و در صورت جمع به ها بایستی به این شکل (نامه‌ها) نوشته شود. زیرا در جمع کلمه‌های فارسی به حرف (ه) ختم شده باشد (ه) آخر حذف میشود مگر در مواردیکه با کلمات دیگر مشتبه شود و در اینجا چنانچه (ه) حذف شود کلمه (نامه‌ها) با (نامها) اشتباه میشود و هرگاه مقدمه موضوع را اسقاط و بجای کلمه خواندن ( انتخاب ) بنویسیم بکلی مفهوم تغییر نموده و معنی دیگری حاصل میشود.

سبزوار- بیوک صادقی

پاسخ :

۱- «ماهنامه» و «ماهنامه» هر دو یکی است. همچون «مهپاره» و «ماهپاره» و «رهنما» و «راهنما» و «رهرو» و «راهرو» که هر دو شکل آنها را میتوان بکار برد بی آنکه فرقی میانه شعر و نثر بوده باشد.

۲ کلمه‌هایی از قبیل «نامه‌ها» و مانند اینها پیشینیان بیشتر آنها را «نامها» و «خامها» می‌نگاشتند زیرا ها در آخر مفرد این کلمه‌ها امروز صدایی ندارد از این جهت نگاهداشتن آن ناگزیری نیست. ولی امروز بیشتر «نامه‌ها» و «خامه‌ها» می‌نگارند و این برای پرهیز از اشتباه است چنانکه خود پرسنده گرامی یاد کرده. ولی ما چون در این زمینه ها سهل‌انگاری می‌کنیم از اینجا گاهی آن گونه و گاهی اینگونه می‌نویسیم.

-۱۲-

پرسش :

۱- آیا در لغات پارسی کلمات متحرك الاواخر یافت میشود یا نه ؟

- ۲- معروف و مجهول واوی ویائی بچه وسیله از یکدیگر ممتازند؟  
 ۳- کلمه آسیا و آسیاب کدام یکی درست است و اصل آنها چیست؟  
 ۴- در ترکیبات فارسی «دانم خواندن» و «توانم کردن» صحیح است یا دانم خواند و توانم کرد؟

۵- آیاهای نشانه، میانه، بهانه، نشانه اصلی است؟

۶- آیا آبرو بی یا موضوع است یا با یاء؟

۷- آیا کتابت گذارد با ذال معجمه است یا گزارد با زاء است.

فهم - علیرضا خداپرست

پاسخ :

- ۱- در میان لغت‌های امروزی فارسی ما کلمه‌ای که آخرش حرکه دار باشد سراغ نداریم .  
 ۲- درباره معروف و مجهول پارسا شرحی در شماره‌های پیمان نوشته ایم اما شناختن اینکه واو یا یاء در فلان کلمه آیا مجهول است یا معروف راه آن یکی فرهنگ‌هاست که در باره هر کلمه توضیح را میدهند و دیگری استفاده از لهجه‌های پاره شهرها و دیه‌هاست که هنوز فرق معروف و مجهول را در زبان خود نگاهداشته‌اند.  
 ۳- اصل کلمه «آسیاو» یا «آسیاب» است زیرا آب را «آو» نیز می‌گفته‌اند و گویا «آسیاو» است که سبک نموده «آسیا» می‌گویند اصل کلمه «آس آب» است (آسی که با آب کار می‌کند) و اینست که «دستاس» نیز می‌گویند (آسی که با دست کار می‌کند).  
 ۴- اصل عبارت «دانم خواندن» و «توانم کردن» بوده. دانم خواند و توانم کرد سبک شده آنست.  
 ۵- هاء نشانه و مانده‌های آن اصل نیست و چون درباره «هاء» سخن دراز است و دارنده پیمان دفتری بنام «کاف‌نامه» نوشته که مقصود گفتگو از

معنی‌های «هاء» می‌باشد در اینجا بگفتگو از آن نمی‌پردازیم.

۶- اصل کلمه آبروی با باء است.

۷- در باره گزاردن شرحی در شماره پنجم (صفحه ۱۴۹-۱۵۰ این کتاب)

امسال نگاشته‌ایم.

## -۱۳-

### پرسش :

بمناسبت باز بودن باب پرسش و پاسخ در مهنامه پیمان لفا فهرست کلمات چندی ارسال و تقاضا دارم که واژه‌های فارسی آنها در مجله داده شده و یا واگزار به خوانندگان شود که پاسخ دهند تا بدینوسیله واژه فارسی يك قسمتی از اصطلاحات تجارتي معلوم شده بکار برده شود. فارسی بعضی از کلمه‌ها که بنظر خود من رسیده در مقابل آنها نوشته‌ام ولی البته کلمه که بهتر افاده معنی نماید در پاسخ داده خواهد شد.

تبریز ع . داریوش نمسه‌چی

### پاسخ :

خوشبختانه بتازگی آقای میرزا مصطفی خان فاتح کتابی بنام «پیشنهاد» چاپ نموده و منتشر کرده‌اند که در آنجا پس از يك دیباچه شیرینی همه واژه‌های اقتصادی را بانگلیسی و فرانسه یاد و در برابر هر یکی واژه فارسی آنرا یکایک برشمرده و این کتاب از هر باره ارجمند و گرانبهاست زیرا گذشته از آنکه آقای فاتح در رشته اقتصاد درس خوانده و سالهاست در آن رشته کار کرده و کتاب تألیف نموده است باین اندازه آگاهی و آزمودگی خود بسنده ننموده همان واژه‌ها را که در کتاب خود آورده‌اند پیش از چاپ کتاب یکایک در انجمن زبان بشور می‌گزاردند و پس از گفتگو و شور بسیار بود که هر کلمه

را پذیرفته در آن کتاب می نوشتند. با اینحال برای آقای نمسه چی چه بهتر که کتاب آقای فاتح را به بینند و اگر نظری درباره پاره کلمه ها دارند چگونگی را بخود آقای فاتح یا برای چاپ شدن در پیمان بفرستند.

## -۱۴-

پرسش :

خواجه حافظ صفیر را خیلی استعمال کرده آیا مابین طایفه عرفا اصطلاحی بوده و وزن و وجودی داشته؟

تبریز م - د

پاسخ :

«صفیر» باد هواست و پیش هیچ طایفه ای وزن و وجودی ندارد.

## -۱۵-

پرسش :

آیا کلمه (دبستان) بسیط است یا مانند بیشتر بلکه همه کلمات فارسی که دارای لفظ (ستان) و مرکب است از قبیل دبیرستان و تابستان و زمستان اینهم مرکب است و اگر مرکب است اجزاء آن چیست؟ آیا (ادب) عربی وستان فارسی است که همزه برای سبکی و آسانی گفتگو افتاده است یا چیز دیگر است.  
مدیر دبستان شوکتیه قاین محمد

پاسخ :

دبستان را نوشته اند که اصل آن دبیرستان بوده و با اینحال پیداست که کلمه مرکب است. برخی هم احتمال داده اند اصل آن «ادبستان» باشد. ولی

درست نیست زیرا کلمه از پیش از زمان درآمیختن فارسی با عربی معروف بوده و بکار می‌رفته است<sup>۱</sup>.

## -۱۶-

پرسش :

بجای غیر سفارش «ناسفارش» و بجای موضوع «زمینه» بکار بردن درست است یا نه؟  
حقانی

پاسخ :

درست است<sup>۲</sup>.

## -۱۷-

پرسش :

در زبان فارسی گاهی تلفظ «کاف» و «گاف» را تغییر میدهند. مثلاً کلمه «گفتم» را بصدای «قتم» و کلمه «گور» را بصدای «قور» تلفظ میکنند و همچنین تلفظ «گاف» را بعضی وقت تغییر داده بصدای «K» استعمال میکنند. مانند کلمه «گار» که گاهی «Kar» تلفظ میکنند. آیا این تغییرات در لفظ درست است یا نه؟ و در هنگام درست بودن قاعده در این خصوص وضع شده یا نه؟  
تبریز - حداد درفشی

پاسخ :

در جایکه کاف یا گاف مصادف با الف یا واو یا ضمه باشد صدای

۱- پیمان سال ۲ : ۵۲۰

۲ - پیمان سال ۲ : ۵۸۳

آنها تغییر داده میشود.

این همان قاعده ایست که خواستار شده‌اید. اما این قاعده از کی پیدا شده و برای چه این تفاوت را می‌گذارند در این باره آگاهی درستی نداریم و از کتابها چیزی بدست نمی‌آید.

## -۱۸-

پوشش :

آیا فارسی کلمه «مستبد» چیست و شما بجای آن چه کلمه را استعمال میکنید؟

قم - د

پاسخ :

ما تا کنون همان کلمه مستبد را که شهرت بسیار دارد بکار برده‌ایم و گاهی نیز کلمه «بیدادگر» آورده‌ایم. ولی بنازگی دریافتیم که در فارسی بجای مستبد «خودکامه» بکار می‌رفته چنانکه فردوسی در شاهنامه بارها آنرا بکار برده. از این جهت پس از این آن کلمه فارسی درست را بکار خواهیم برد.

## -۱۹-

پوشش :

مدتیست که بجای مدرسه دبستان می‌گوییم آیا عیبی ندارد که بجای کلاس هم «داژه» استعمال کنیم؟

رشت - پيله‌ور

---

۱ - پیمان سال ۲ : ۵۸۴



پاسخ :

آنچه شنیده‌ایم در دبستانها و دبیرستانهای اردبیل و برخی شهرهای دیگر آذربایجان بجای کلاس کلمه «پایه» را بکار می‌برند و این کلمه بسیار بجاست. دازه ناشناس است و شاید کسان بسیاری آن را نپذیرند.

-۲۰-

پرسش :

کلمه فارسی کپیه و توجه یاد و کلمه که بجای اینها بکار رود مرقوم فرمائید.  
تبریز . ماهوتچی

پاسخ :

بجای کپیه ما کنون «نسخه» بکار می‌بریم و این کلمه اگرچه عربی است در فارسی شهرت یافته که میتوان نگاهداشت . گاهی نیز عبارت «رونویسی» بکار میرود مثلا میگویند: «این رونویس آنست» یا میگویند: «من از نوشته شما رونویسی کردم» اگر کسانی بجای نسخه «رونویسی» را معروف بکنند کار بیجایی نکرده‌اند.

در پهلوی «پچین» میگفتند که همان کلمه اکنون در ارمنی بکار میرود ولی در فارسی پاك از میان رفته.

اما «توجه» معنای نخستین آن روگردانیدن بسویی می‌باشد. مثلا بجای «بمن توجه کرد» یا «متوجه من شد» میتوان گفت: «رو بسوی من گردانید» یا «بسوی من برگشت» لیکن سپس کلمه معنای خود را تغییر داده که بیشتر در این معنای نوین بکار میرود. مثلا میگویند: «توجهی بمن ندارد» بجای این معنی باید گفت: «پروای من ندارد» یا «بمن نمی‌پردازد» یا مانند این جمله‌ها که جابجا دیگرگونه میشود<sup>۱</sup>.

۱ - پیمان سال ۲ : ۶۴۶ - ۶۴۷.

### پوشش :

آنچه دیده و شنیده شده دو قاعده بیشتر برای جمع بندی نامها در نوشتجات فارسی بکار برده نشده است. یکی (ان) دیگری (ها) در صورتیکه قاعده دیگری هم میان الوار و دهگانان مخصوصاً در دشتی و دشتستان و لیراوی و کهکلو به و جاهای دیگر جاری است و آن این است که در موقع جمع بندی يك لام در آخر اسم در میآوردند مثلاً مرد را مردل و اسب را اسبل میگویند و طریق استعمال آنها روی اصول و قواعدی چند قرار گرفته است و یکی از آنها برای نمونه در اینجا یاد میشود. مثلاً نامهایی که بنون ساکن منتهی شده باشد يك گاف قبل از لام جمع در میآوردند چون زن و آن و این که زنگل و آنکل و اینگل گفته میشود با این ترتیب نمیتوان گفتن از روی بی شالودگی بین يك گروه انبوهی جریان دارد. اکنون حرف در اینست که اگر این جزء قواعد فارسی محسوب است چرا گویندگان و سخنوران پیشین ما در گفتارهایشان نیاوردند و اگر بگوییم بنا بموجباتی در آن زمان زبان فارسی باین درجه اهمیت نداشته که بدین نکات رعایت شود استاد ابوالقاسم که در ترویج زبان فارسی کوشش مخصوصی داشته چرا رعایت نفرموده و اگر هم جزء قواعد فارسی نیست پس از کدام زبان و از چه وقت داخل زبان فارسی شده میان يك بخش بزرگی از فارسی زبانان رواج یافته است.

**بوشهر علی اکبرنوری وزیری**

### پاسخ :

سپاسگزاریم که این نکته را نگاشته‌اید. اینکه در کتابها کسی یاد این نکرده از آنجهت است که در کتابها تنها توجه بزبان نگارش است. کسی تاکنون بزبانهای بومی نپرداخته. چنانکه ما هم آگاهی درباره آن نشانه جمع

نداریم و نخواهیم توانست پاسخ شما را بدهیم. تنها این نکته را یاد آوری میکنیم که در آذربایجان کلمه‌ای نزدیک باین بکار میرود و آن «گل» میباشد (با کسرگاف) و مقصود از آن نه جمع بلکه معنای خاص دیگریست. مثلا اگر بگویند: «حسنگل» مقصود «حسن و همراهانش» خواهد بود. اگر بگویند «قرا داشیم گل» مقصود «خانندان برادرم» خواهد بود. مقصود اینست شاید آن کلمه لری با این کلمه آذربایجانی بی‌ارتباط نباشد و این بر شماست که شرح دهید آیا کلمه لری را درست بجای نشانه جمع بکار می‌برند یا معنای خاص دیگری را از آن می‌خواهند.

چند سخنی از دفتر

-۱-

## انجام گرفتن یکی از آرزوهای ما

(اسفند ۱۳۱۳)

بتازگی جنبشی درباره زبان فارسی در تهران پیدا شده و کسان بسیاری برای کوشش در این راه برخاسته‌اند. نیز دانشورانی بر این سرند که برای علوم و فنون اصطلاحهایی از فارسی بگزارند و برای اینکار انجمنهایی برپا گردیده. ما از پیش آمد سخت خرسندیم و خرسندی بیشترمان از آنست که وزارت جلیله معارف قدردانی نموده تشویق و پشتیبانی از این کوشندگان دریغ نمیدارد. موضوع زبان یکی از دشواریهای کار پیمان است. زیرا زبانیکه امروز روزنامه‌ها و اداره‌ها دارند و مینویسند ما آنرا ساختگی دانسته بخود روا نمی‌شماریم که پیروی از آن نمایم. از آنسوی پاره‌ای از دوستان و دیگران

همیشه گله میکنند که این زبانی که شما بکار میبرید عادی نیست.

ولی از این سپس که این جنبش پدید آمده و زبان فارسی پیراسته خواهد گردید و دیگران نیز همچو ما خواهند نوشت ناچار گله خوانندگان ما از میان خواهد رفت.

ما در این زمینه گفتارهایی در شماره‌های پارسال نوشته‌ایم و در امسال هم دو باره چند گفتاری خواهیم نوشت. آنچه در اینجا یادآوری می‌کنیم اینست که در اینکار نباید شتاب داشت بلکه بدانسان که در آمیختگی کلمه - های عربی کم کم و در مدت سالهای درازی بوده بیرون کردن آنها نیز یکبار نمی‌تواند بود و هر آینه باید کم کم و در مدت چند سالی باشد.

و آنگاه ما هرگز نباید کلمه از خودمان بسازیم بلکه باید از کتابهای پیشین از شهنامه فردوسی و کتابها و شعرهای ناصر خسرو و از گلستان سعدی و اسرار التوحید و دیگر این گونه کتابها که در دست هست کلمه‌های درست فارسی را پیدا کرده و بکار ببریم.

در باره اصطلاحها دوباره یادآوری می‌کنیم که اینکار باید بسرپرستی بلکه بدستیاری وزارت معارف باشد که همگی پیروی از آنها بکنند و دوتیرگی در میان نباشد. کنون که سرپرست دانشمند آن وزارت جایله تشویق از این جنبش می‌نمایند چه بهتر که در باره اصطلاحها انجمنی از دانشمندان برپا و انجام اینکار را بدستیاری آن انجمن عهده‌دار شوند. بویژه که بیش از همه خود وزارت معارف نیازمند این اصطلاحهاست که در دبستانها و دبیرستانها در علوم که بشاگردان آموخته میشود بکار برند.

در پایان خدای را سپاس می‌گزاریم که یکی از آرزوهای ما بدینسان انجام می‌گیرد.

جنبش زبان فارسی همچنان پیشرفت دارد. گذشته از تکانی که بهمگی اداره‌ها افتاده و در هر کجا کسانی در جستجوی کلمه‌های فارسی می‌باشند که بجای کلمه‌های عربی بگذارند در وزارت جلیله جنگ انجمنی از دانشمندان هفته‌سه‌بار برپا میشود و تاکنون بخش انبوهی از نامها و کلمه‌های آن وزارتخانه را از اروپایی و عربی بفارسی برگردانیده‌اند که امسال بکار خواهد رفت.

## ۲ - درس زبان پهلوی

کار سودمند دیگری که با موضوع زبان بی‌ارتباط نمی‌باشد اینکه با دستور وزارت جلیله معارف درس زبان پهلوی در دانشسرای عالی آغاز شده که در این یکی دو ماه اختیاری باشد و از سال آینده جزو فهرست شود نتیجه این درس آن خواهد بود که جنبش زبان هرچه ریشه‌دارتر و پرمایه‌تر گردد و بنیاد آن بر پایه استوار علمی گزارده شود. چه زبان پهلوی مادر فارسی امروزیست و ما میتوانیم سود بسیار از آن برداریم.

جنبش زبان فارسی که نتیجه کوششهای چندین کسانی می‌باشد یگانه آسیب آن همانا بیماری نویسنده‌گان و تندروی ایشان می‌باشد. چنانکه در این باره بارها در پیمان گفتگو شده و برای جلوگیری از این آسیب باید از یکسو کار را با شکیبایی و آرامی پیش برد و از سوی دیگر کتابهای باستان را که از جمله آنها کتابهای پهلویست در دسترس نویسندگان گذاشت. از اینجهت ما آغاز این درس را گامی در راه پیشرفت کار زبان می‌شماریم.

(تیرماه ۱۳۱۴)

## زبان آذربایجان

دوست گرامی ما آقای ناصر روایی یادآوری میکنند که در پیمان گاهی نیز در زمینه رواج فارسی در آذربایجان گفتگو کرده شود. می نویسد: با آنکه دولت در این باره توجه دارد تاکنون طریقه مؤثری پیش گرفته نشده. دخالت فارسی زبانان در این موضوع مضر واقع و نتیجه معکوس می بخشد و ناچار باید این کار از طرف علاقمندان آذربایجانی شروع شود و البته مندرجات پیمان در این باره اثر مهمی خواهد بخشید.

از این یادآوری بسیار خرسندیم. راستی هم آذربایجانیان با آن جایگاهی که در ایرانگیری دارند داشتن يك زبان بیگانه شایسته آنان نیست و باید همگی دست بهم داده در راه پیشرفت زبان فارسی در آذربایجان کوشش دریغ نسازند.

دارنده پیمان با علاقه‌ای که بزبان فارسی دارد و در راه پیراستن آن از کلمه‌های بیگانه کوششها بکار می برد پیدا است که از داستان رواج ترکی در آذربایجان چه آزرده‌گی در دل خود دارد و اینکه ما تاکنون بگفتگو نپرداخته ایم از کمی مجال بوده بهر حال یکی از آرزوهای ماست که در ایران دین و زبان و آیین زندگانی جز یکی نباشد و هر چیزیکه مایه پراکندگی ایرانیان است ما دشمن آن می باشیم.

درباره دین و آیین نگارشهایی آغاز شده درباره زبان هم آغاز خواهیم

کرد.

## دشنام چیست؟

### سخنی و پرسشی

۱ - در شماره پنجم «مرد آزاده دشنام نمیدهد» برآستی یکی از پندهای سودمند آن گرامی نامه است. ولی شگفت اینکه کسیکه توده را بعبادت زشت و ناپسندش بدشمنی برمیخیزاند و در مهنامه اش جداً بر علیه آن عادات قبیحه می جنگد چگونه سزاوار است که راضی شود در پشت همان صفحہ در پشت همان اندرزهای نیکو در (گزارش یکشب) کلمات مکرر (فرومایه و بیغیرت) را گنجانند آیا این قبیل کلمات در ردیف دشنام نبوده و دشنام چیز دیگریست؟

۲ - ما که علما و واعظین را پیشوای مذهبی و روحانی و اخلاقی خود دانسته و با کمال میل و رغبت میخواستیم از نصایح و بیانات ایشان برخوردار شده و سرمشق خود قرار دهیم پس آن آخوندکها را چه باید بنامیم که برخلاف فرمایشات امیر و مولایشان روی منبر پیغمبر نشسته در میان جمعی از جوانان و خواهران مذهبی خود با صدای بلند می گویند که «خدا گفته . . . . بکنید خاتواده ها را بدبخت نماید. روز بروز دوشیزگان پاکدامن و وطن عزیزتان را بگودال هولناک بدبختی داخل نمائید ولی نمازتان ترک نشود» آیا مزخرفات بیشرفانه اینها را گوش کنیم یا پندها و نصایح ناموس پرستانه آن گرامی نامه ارجمند را و آیا بعدها در آن نامه از این قسمتها گفتگو خواهد شد؟

امید است که پرشتم بی پاسخ نخواهد ماند.

عباس و همن

پاسخ پیمان :

سپاسگزاریم که آقای و همن این یادآوریه را کرده اند. دشنام درجه هایی دارد و «بیغیرت» و «فرومایه» را نیز در درجه خود دشنام باید شمرد. چیزیکه هست عبارت دو گونه است: مثلاً شك نیست که «دزد» دشنام است و

اگر یکی بگوییم «ای دزد» ای فلان، دشنام باو داده ایم. ولی اگر بگوییم: هر کس در داد و ستد دروغ بگوید و خریدار را فریفته پول بیشتر از او دریابد دزد است» در این عبارت دشنام مقصود نیست بلکه نکوهش مقصود است. همچنین اگر کسی بگوید: «بیغیرت آنمردی که زن و فرزند خود را گرسنه گزارده پول خود را در کافه ها خرج کند» یا بگوید: «فرومایه آن کسی که همیشه زبان بستایش بیگانگان باز داشته باشد» در این تعبیرها مقصود دشنام نیست. اگر ما اینها را دشنام بشماریم راه نکوهش را بیکبار بسته ایم و هرگز نخواهیم توانست بر بدکاران زبان نکوهش باز کنیم و انگاه در این عبارتها نام کسی برده نمیشود و بیشتر توجه بکار و کردار است.

کتاب آسمانی درباره گروهی می فرماید: «اولئك كالانعام بل هم اضل» (آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراهتر می باشند) و پیدا است که مقصود نکوهش است. با آنکه ما اگر جمله را تغییر داده بکسی بگوییم: «ای چهارپای نادان» بیشک این جمله دشنام شمرده نخواهد شد. خود شما در این نگارشتان کلمه «آخوندك» بکار برده اید و پیدا است که مقصود تان نکوهش و بیزاری است در حالیکه اگر بکسی «آخوندك» بگویید دشنام شمرده خواهد شد.

در زمینه عالم نمایان شکایت شما بجاست. پاره از ایشان نه خدا را می شناسند و نه پروای کسی را دارند و چون پایشان بمنبر میرسد میگویند آنچه بدهانشان میرسد. چیزیکه هست اینگونه کسان نادان روز بروز کمتر میشوند و ما امیدواریم از این پس دیگر اینگونه زشتکاریها از میان برخیزد و شماره واعظان پاکدل و خداشناس رو بفرزونی باشد.



## عنوانهای بیجا و پوچ «خان» و «میرزا»

- ۱ -

باخان نبود هیچ از این پس کارم  
از پیش و پس نام من این بردارید  
از بردن نام میرزا بیزارم  
از یاد دو ناکس نکنید آزارم  
سمنان - نیروی

بسراینده این شعر مژده میدهیم که بزودی «خان» و «میرزا» از ایران بیرون خواهد رفت. شاید «آقا» هم از دنبال آنها راه برگیرد.

ما خورسندیم که دولت توانای ایران تا این اندازه بچاره آلودگیهای ایرانیان می کوشد. هر عیبی تا برداشته نشده کمتر کسی زشتی آنرا درمی یابد. لقب که تا ده سال پیش در ایران رواج داشت و شاید کسانی برای گرفتن يك لقبی سالها کوشش بکار می بردند امروز کمتر کسی پیدا میتوان کرد که بدی آن را انکار نماید و از اینکه دولت آن را لغو ساخته سپاسگزار نباشد.

همان حال را دارد کلمه های خان و میرزا و مانند های اینها که در نامها رواج دارد و ما چون نيك می اندیشیم جز کلمه های بیجایی نمی بایم. زیرا چنانکه پارسال در مقالهای مفصل خود گفته ایم این عنوانها امروز عمومیت یافته که هر کسی می تواند خود را «میرزا» یا «خان» بخواند. با اینحال پیدا است که دیگر معنایی در آنها باز نمانده و جز کلمه های پوچی نمی باشد.

وانگاه ما هر چه تاریخ را بهم می زنیم ایرانیان پیشین یکدیگر را جز با نام تنها نمی خواندند. مثلا اگر کسی نامش فیروز بود جز با آن نام خوانده نمی شد و هیچگاه عنوان دیگری از میرزا یا خان یا آقا یا مانند های اینها بر آن افزوده نمی گردید. امروز هم باید همان شیوه را پیش گرفت. سادگی در رفتار خود نشان ساده دلی و پاکدرونیست.

گذشته از اینها چنانکه در جای دیگری شرح داده‌ایم این عنوانها بیشتر یادگار دوره‌های بدبختی ایران است. از جمله «خان» یادگار دوره مغول و «میرزا» یادگار زمان تیموریان می‌باشد.

پس این نظر دولت که این عنوانها را لغو گرداند از هر باره شایسته سیاست‌گذار است و میتوان گفت دولت توانای ایران از این راه ایرانیان را به پیروی از راستی و سادگی برانگیخته خود نمایهای بیجا را ریشه کن می‌نماید.<sup>۱</sup>

## -۲-

کوششهای ما را در زمینه برانداختن عنوانها و لقبها همگی میدانند و چون در این زمینه بتازگی پیشرفت‌هایی شده از اینجا کسانی پرسشهایی از ما می‌کنند و ما چون علاقه باین موضوع داریم می‌خواهیم در این گفتار پاسخهایی را که می‌شاید باین پرسشها بنگاریم و آنچه را که باید گفت بگوییم:

### ۱ - آیا بر روی پاکت چه باید نوشت؟

کسانی که این پرسش را می‌کنند مقصودشان آنست که آیا میتوان کلمه‌های سزاوار دیگری بجای عنوانهای پوچ بگذاشت؟... می‌گویند: اگر تنها بنام بسنده کنیم چه بسا که مایه رنجش کسانی باشد بویژه که هنوز این عادت بیکبار از میان نرفته است و چشمها و گوشها باز نشده.

می‌گوییم: بهتر از همه بسنده نمودن بنام است. و اینکه کسانی از این کار می‌رنجند ما بر آنیم که این رنجش جز از کسانی بی‌خرد سرنخواهد زد و خود پیدا است که رنجش بی‌خردان در خور پروا کردن نیست.

با اینهمه اگر کسانی بخواهند عبارتهایی را از قبیل: «دوست ارجمند»

و «مرد آزاده» و «دانشمند گرانمایه» و «برادر گرامی» و مانند اینها میتوان بکار برد. لکن در این باره نیز باید اندازه نگاهداشت و پای بند درازی عبارت نبود. و آنگاه باید دریند راستگویی بود و مثلاً بهرنادانی «دانشمند گرانمایه» یا بهر چاپلوس فرومایه «آزاده مرد گرامی» ننگاشت.

این سخن را فراموش نباید کرد که این رویه کاریها هرچه کمتر بهتر. ما اگر برآستی قدر یکدیگر را می شناسیم باید آنرا در رفتار و کردار خود نشان بدهیم نه در گفتار و زبان.

کسانی هم بجای «حضرت» و «جناب» و ماندهای اینها کلمه های فارسی از قبیل «شت» و «تیمسار» و مانند آن بکار می برند ولی کار بسیار بیهوده و ناستوده است. زیرا زشتی حضرت و جناب نه از راه عربی بودن آنهاست بلکه چون بیهوده و بیجا بکار می رود از اینجهت می خواهیم پرهیز از آنها بکنیم. شت و تیمسار هم این حال را دارد.

گاهی نیز گفتگواز کلمه های «خدمت» و «حضور» بمیان می آید و کسانی می پرسند آیا می توان بجای آنها کلمه «بندگی» یا «پیشگاه» یا «آستان» نهاد؟! میگوییم: چرا نمیشود. ولی سودش چیست؟! آیا ما نامه را به خود کسان می فرستیم یا به آستان و پیشگاه آنان؟! آخر از سادگی و راستی چه زیبایی دیده ایم که اینهمه از آن گریزانیم و می خواهیم خود را بکوچه های ابوالچپ بزنیم؟! مگر تاکی میتوان خود را پایمال این نادانیها ساخت؟!!

## ۲ - آیا نامه را با چه عنوانی آغاز کنیم؟...

می گویند: اینکه شما «قربانت گردم» و «برخیت شوم» و ماندهای آنرا نکوهش می نماید پس ما نامه خود را با چه عنوانی آغاز کنیم؟. می گوئیم: با آن عنوانی که مردمان دیگر میکنند! با آن عنوانی که گفتگو را آغاز می کنید! «برادر مهربانم» «دوست ارجمندم» «همسر گرامی ام» «آقای فلان»

«خانم بهمان» صدها از اینگونه عنوانها که داریم و در گفتگوها بکار می‌بریم و میتوانیم در نامه‌نگاری نیز همان‌ها را بکار ببریم.

آیا «قربانت کردم» و «فدایت شوم» و «تصدقت کردم» چه سودی را در برداشت که ما اگر آنها را بکار نبریم، بی‌بهره از آن سود خواهیم بود؟! آیا جزدروغ و دورویی و چاپلوسی معنای دیگری بر آنها می‌توان پنداشت؟! روزگاری خردها پست بوده و زبونی و گرفتاری ایرانیان را بدترین حالی انداخته بوده. روزگاری اگر «شتر» را «نفر» نمی‌نوشتند خطای مهمی بشمار میرفت در آن روزگار چنین ناروایها رواج گرفته و بایستی هم بگیرد. ولی امروز در این دوره جنبش و تکان بازهم باید دربند آن عنوانهای یاوه و بیجا بود؟!!

آیا شرم‌آور نیست که کسی هرروز بیست بارخود را قربانی این و آن سازد؟! آیا دور از آزر نیست که کسانی که بر سر دو قران سروکله یکدیگر را می‌شکنند بیکدیگر «قربانت شوم» بنویسند؟!!

دریغا در سال گرانی آنهمه مردم از گرسنگی مردند و ما دیدیم که نزدیکترین خویشان و دوستان ایشان پروای مرگ آنها را نکردند و هریکی آذوقه چند ماهه برای خود تهیه نمودند بلکه دیدیم که پدر نان‌پسر را از دستش ربوده او را بدست مرگ کبود سپرد با اینحال آیا زشتی ندارد که روزانه هزارها بلکه میلیونها عبارت «قربانت شوم» و «فدایت کردم» بکار رود؟!!

آن نادانی که این زشتکاریها را «ادب» می‌شمارد چرا این نمی‌فهمد که لابه و دروغ بیجا بدترین بی‌ادبی است. اگر کسی در پی ادب باشد چگونه هرروز باین و آن دشنام میدهد و از این و آن دشنام می‌شنود و هرگز رنگ رخسارش تغییر نمی‌یابد؟!!

این بتازگی رویداده که روزنامه یا ماهنامه نویسی که بکثومان وجه اشتراك از کسی طلب داشته سه‌بار باو نامه «روحی فداك» نوشته و سخت

طلبکاری نموده آن شخص میگوید: «آقا بجای آنکه سه بار روح خود را فدای من بسازی این یکتومان را فدا ساز و تا این اندازه بر من سخت گیری نکن! آخر مگر روح تو ارزش یکتومان را ندارد؟!»

### ۳ - آیا بجای دعا چه باید کرد؟..

می گویند در روی پاکت‌ها و در عنوانهای کاغذها و دعاهایی از قبیل «دام اقباله» «زیدت شوکته» و مانند اینها مرسوم بود آیا در باره آنها چه باید کرد؟

می گوئیم: باید همه را دور انداخت و فراموش نمود. زیرا اگر برآستی مقصود دعاست دیگر نوشتن برای چیست؟! در دل خود دعا کن - نیمه شب روی بآسمان برگردانیده دعا کن - پس از نماز دعا کن - این چه دعایی است که باید یکی «دام اقباله» باشد و دیگری «دامت شوکته» و بسومی «دامت برکاته»؟! چه دعاییست که اگر بجای «دام اقباله» «زید اجلاله» بنویسی پذیرفته نخواهد شد؟!!

اگر یکدسته بخواهند یکدیگر را دست بیاندازند و همه کارشان فریب و رویه کاری باشد بدتر از این چه میتوانند کرد؟!!

باز ما انکار نداریم که گاهی چون نام کسی را می‌بری دعا بی اختیار بر زبان می‌آید. مثلاً: «فلان خدایش برتری دهاد» یا «خدایش فیروزی بخشاد» یا «شکوهش فزونتر باد» یا «زندگیش دراز گردد» و این گونه جمله‌های ساده که از دل بر می‌خیزد و بیگمان اثر می‌بخشد.

گاهی کسانی می‌گویند: این چیزها چه ارزش دارد که اینهمه در پیمان دنبال شود؟! می‌گوئیم: عیب چه بزرگ و چه کوچک باید دنبال شود! و آنگاه این عیبهای بزرگی می‌باشد. آن کسیکه در نامه یکی «قربانت شوم» می‌نویسد و در دل خود مرگ و نابودی او را خواستار است چنین کسی بدو رویی و

دروغگویی گستاخ گردیده راستگویی و استواری در نزد او ارج و بهای خود را از دست میدهد. اگر درست دقت کنیم مایه فرومایگی و پستی جز اینگونه نمایشهای دو رویانه نمی باشد. از اینجاست که هر مردم که روی به پستی نهادند این زشتکاریها در میان آنان رواج می گیرد و چون روی به بلندی نهادند این نارواییها را از خود دور می سازند. پس ما نمی توانیم هرگز باین زشتی ها بپذیریم بی پروایی نگاه کنیم.

مرد آزاده آنچه را که در دل ندارد بزبان نمی راند.

در پایان سخن بسخنورانی که دست همراهی بما داده اند خواستاریم که در این زمینه ها شعر بسرایند و از جزیره خدادادی خود سود به برادران خود برسانند.<sup>۱</sup>

### -۳-

عنوانهای پوچ از میان رفت و ایران بیکبار از چرك و ننگ آنها پاك گردید.<sup>۲</sup> آری «خان» یادگار شوم چنگیز و هلاکو و «میرزا» بازمانده ننگین تیمور لنگ ایران را بدرود گفتند و «امیر» و «بیک» را نیز همراه خود بردند. زهی خرسندی! زهی شاد کامی!

کنون جای آنست که یادی از دوست دیرین خودمان آقای دکتر افشار نمایم و بدستیاری پیمان درود برایشان ارمغان سازیم زیرا نخست ایشان بودند که این موضوع را در «آینده» عنوان نمودند سپس ما در پیمان دنبال کردیم و خدای را سپاس که باین نتیجه روشن رسیدیم.

آن نادانان که با زبان نرم پند نپذیرند و در برابر سخن سودمند درشتی نمایند میرسد روزی که مشت درشتی را در روبروی خود بیفتند و خواه و ناخواه

۱ - پیمان سال ۲ : ۴۹۷-۴۹۹. ۲ - شهریور ۱۳۱۴

گردن فرو بیاورند. شعرای یاوه گوچنین روزی را برای یاوه گویبهای خودشان هم منتظر باشند. آری دوباره میگویم منتظر باشند.

متحد المالئ را که جناب رئیس الوزراء به ادارهها فرستاده اند و در روزنامها چاپ کرده در اینجا هم می آوریم تا در صفحههای پیمان بیادگار بماند :

\* \* \*

نظر باینکه یکی از آداب ناپسند سابق که ناشی از بیکاری و تنقید بالفاظ و عبارت بدون توجه بمعانی بوده استعمال عناوین و القاب و تعارفات دور و دراز و بی تناسب است که هر چند این او آخرتا اندازه اصلاح شده بود ولیکن با مقتضیات این زمان موافق نبود که اوقات بجای اینکه بالفاظی و عبارت پردازی و تعارفات بیمعنی تضییع شود باید مصروف عمل و کار مفید با معنی گردد بنابراین اراده مقدس همایون شاهنشاهی بر این قرار گرفت که این اصلاح نیز صورت وقوع یابد و در ضمن نظامنامه که برای دستور تشریفات و آداب رسمی دولتی تهیه شده دستخط همایونی مبنی بر ساده و مختصر کردن القاب و عناوین صادر گردیده.

نظامنامه تشریفات تحت طبع است و باطلاع اشخاصیکه مکلف بزعايت آنها می باشند خواهد رسید و لیکن آن قسمت از نظامنامه مزبور که راجع بالقاب و عناوین است مربوط بعموم می باشد و علیهذا ذیلا ابلاغ میشود که باطلاع عامه رسانیده مقرر فرمایید عیناً معمول و مجری دارند و قدغن اکید نمائید که تخلف از آن را جایز ندانسته بر آنچه در این دستخط ملوکانه مقرر گردیده در موقع تحریر و تقریر عبارات و تعارفات دیگر نیفزایند.

## فصل هفتم در عناوین

ماده اول - کلیه عناوین موجوده ملغی و بجای آنها بطریق ذیل استعمال

خواهد شد :

الف :

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی	شاهنشاه ایران
علیاحضرت	ملکه ایران
والاحضرت همایونی	ولیعهد ایران
والاحضرت	شاهپورها و شاهدختها

ب :

رئیس الوزراء - رئیس مجلس شورای ملی - وزراء و سفراء کبار - ولایه  
وزرای مختار - کفیل های وزارتخانه ها - رؤسای ادارات مستقل و معاونین  
وزارتخانه ها جناب - و در موقع خطاب جناب عالی - سایرین بلا استثناء آقا یا  
خانم - و در موقع خطاب - شما.

تبصره - شاغلین سابق مقامات مذکوره در قسمت «ب» نیز دارای عناوین  
فوق خواهند بود.

ماده دوم - عناوین شهرها مثل دارالخلافة طهران و وزارتخانه ها مثل  
وزارت جلیله داخله و ادارات مثل اداره محترمه صحیه - یا پستخانه مبارکه  
و غیره بکلی موقوف است.

ماده سوم - انواع عناوین وصفاتی که قبل از اسم گزارده میشد مثلا  
حضور مبارک یا مقام منیع وساحت محترم و غیره یا آنچه بعد از اسم گزارده  
میشد از قبیل شیداله ارکانه و دامت عظمته و غیره و کلمات مشرف گردد و



غیره ملغی است و منحصرأ قبل از عنوان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و اعلیحضرت و والاحضرت همایونی کلمه پیشگاه استعمال میشود.

ماده چهارم - عناوین از قبیل میرزا و خان و بیک و امیر چه قبل از اسم و چه بعد از اسم باید متروک شود.

ماده پنجم - عناوین سلاطین و روسای جمهور و مأمورین ممالک خارجه از قرار ذیل است:

۱ - عنوان امپراطور اعلیحضرت امپراطوری

۲ - عنوان پادشاهان اعلیحضرت

۳ - عنوان ولیعهدها - نایب السلطنه‌ها - پرنس‌هایی که سلطنت میکنند و نظام حیدرآباد و مهاراجه‌های نیم مستقل که در هندوستان سلطنت دارند: والاحضرت .

۴ - رؤسای جمهور حضرت

۵ - رؤسای وزراء - رؤسای مجلس‌ها - وزراء - سفیرای کبار - وزرای مختار: جناب.

\* \* \*

ولی در اینجا نکته‌های چندی را باید باز نمود:

نخست چنانکه خان و میرزا و امیر و بیک و حضرتعالی و جنابمستطاب و دامت شوکت و زیداجلاله و مانند اینها از میان رفت باید «عرض میکنم» و «قربانت شوم» و «روحی فداک» و «معزی الیه» و «معظم‌له» و «مخلص» و «بنده» و «ارادتمند» و «مشار الیه» و «ضعیفه» و «چاکر» و «کمینه» و «دعاگو» و بسیار مانند اینها که همگی یادگار دوره‌های زبونی و بدبختی ایرانیان است نیز از میان برداشته شود و دامن زبان فارسی از این چرکها و ننگها پاک گردد.

بلکه باید «استاد معظم» «فیلسوف شهیر» و «مدیر بی نظیر» و مانند اینها

همگی از پشت سر «حضرت مستطاب اجل» راه برگیرند و زبان فارسی را از آسیب خود آسوده گردانند.

باید پس از این ایرانیان هر چه بتوانند بپاکی دل بکوشند و بهر اندازه که از این ننگین کاریها و نمایشهای چرکین می‌کاهند بر سادگی و پاکیزگی دل بیفزایند. هزار نفرین بر قرنهای شوم گذشته که این سرزمین را بدینسان آلوده گردانیده. دوم: سرچشمه همه این چرکین کاریها خوی چاپلوسی بوده که بایستی هر کس در برابر زبردست تراز خود «چاکر خسانزاد» و «غلام حلقه بگوش» و «بنده بندگان آقا» باشد و جز «با آستان بلند بندگان او» گفتگو نتواند کرد. کنون هم ما اگر چاره چاپلوسی و فرومایگی را نکنیم باز یکرشته عنوانهای نوین دیگری پدید خواهد آمد. اگر در زمانهای گذشته عبارتهای غلام و چاکر و حضرت و مانند اینها را ابزار کار خود می‌گرفتند این زمان ابزارهای نوینی دیگر پیدا خواهند کرد و ننگهای دیگر پیش خواهند آورد.

باید بکوشیم به ایرانیان درس آزادگی بدهیم. باید تلاش کنیم ریشه چاپلوسی را از ایران براندازیم. باید باینان بفهمانیم که دوستاری و هواخواهی و نیکخواهی باید در دل جای گزیند نه تنها بر سر زبان باشد. اگر کسی را دوست میدارید مهراو را در دل جا داده مهربانی از او دریغ نگوئید و در سختیها و افتادگیها دستگیری نمایید و هرگز بدی بر او روا ندارید. اگر کارهای تاریخی پادشاهی شما را شیفته گردانیده از درون جان خواه خواه او باشید و همیشه از خدا فیروزی و برتری او را خواستار شوید. بهر حال بستایش زبانی بر نخیزید که مقصودتان رسیدن بگوش او و کسانش باشد زیرا این کار چاپلوسی است و یقین بدانید که مردان فیروزمند هرگز فریب زبانبازی شما را نمیخورند و انگاه چون شما کسی را با زبان می‌ستایید و در دل خود پیشرفت کار خود را می‌خواهید، بیگمان آن کس از شما دل آزرده خواهد بود و شما از چاپلوسی خود جز زیان سودی نخواهید برد. در این باره سخن بسیار است و

وما مجال گفتگو بیش از این را نداریم.

نکته سوم آنکه برداشتن خان و میرزا یا دیگر لقب‌ها و عنوانها اثرش برای امروز و آینده می‌باشد و برای گذشته اثری نخواهد داشت. بدینسان که اگر ما تاریخ ایران را می‌نویسیم دیگر نباید از نامهای گذشتگان هم این کلمه‌ها براندازیم بلکه باید آنها بجای خود بماند. این سخن را برای آن می‌نویسیم که کسی نامه‌ای نوشته بما ایراد می‌گیرد که با همه بدگویی از لقب و عنوان باز خودتان در تاریخ آذربایجان همه را با لقب یاد می‌کنید. می‌گویید چرا بجای آقای محترم السلطنه «آقای اسفندیاری» نمی‌نویسید؟

می‌گوییم ما از هر زمانی که سخن میرانیم باید از هر باره عبارتهای آن زمان را بکار ببریم و نامها را که جز بدانسان که بوده یاد نکنیم. ما هرگز نخواهیم توانست خواجه نظام‌الملک وزیر ملک‌شاه را آقای نظام‌الملک بگوییم یا لقبش را انداخته نامش را یاد نماییم. همچنان شاه عباس را عباس شاه نمی‌توانیم خواند و ستارخان را «آقا ستار» نمیتوانیم گفت.

در تاریخ آذربایجان هم ناگزیریم نامها را بدانسان که آنروز بوده بیاوریم و اگر این نکنیم درخور ایراد خواهد بود.

این لقبها و عنوانها که در تاریخ باز میماند بهترین نشانه خواهد بود که در سایه پراکندگی کار ایران در قرنهای گذشته، خرده‌چندان پست گردیده و نادانی چندان چیره شده بوده که کسانی پای بند عنوانهای پوچ می‌شده‌اند و بر آنها اثر بار می‌کرده‌اند. بلکه آنرا کار مهمی شمرده برایش قاعده یا آیینی پدید آورده بودند که اگر کسی بجای «حضرتعالی» یکی «جنابعالی» می‌گفت آنکس برمی‌آشفت و آنرا اهانتی بر خود می‌پنداشت. اگر در عنوان نامه یکی بجای «قربانت شوم» «فدایت شوم» می‌نوشتند صدگله از آن برمی‌خواست. این بود اندازه پستی خرده‌ها.

## گفتارهای زبان درس‌سال سوم پیمان

سال سوم مهنامه «پیمان» از دیماه ۱۳۱۴  
آغاز و در اسفند ۱۳۱۵ پایان می‌یابد. این دوره رویهم  
در ۷۱۲ صفحه است که مانند کتاب از شماره یک آغاز  
و به ۷۱۲ پایان یافته .

در این سال گام‌های دیگری در راه پیراستن  
زبان فارسی برداشته شده که گفتارهای آن در این  
بخش آورده میشود.

در این سال هم مانند سال دوم یکرشته  
پرسشها و پاسخهایی در زمینه زبان بمیان آمده که  
آنها را نیز آورده‌ایم.

[www.esnips.com/web/KetabHayeMohem](http://www.esnips.com/web/KetabHayeMohem)

## گفتن و نوشتن

ما خرسندیم پیراستن زبان فارسی از کلمه‌های بیگانه، که یکی از آرزو-های ما بود، پیشرفت نموده و کنون بجایی رسیده که کسانی که دیروز ایستادگی می‌نمودند و در برابر گفتارهای ما بنکوهش و ریشخند می‌پرداختند، امروز خود را بمیان انداخته هواداری از موضوع میکنند و چنانکه شیوه اینگونه کسانیست فزونیا جسته بازار پیشروان راه میکوشند.

خرسندیم که آنچه میخواستیم انجام گرفته و باین سبک‌سریها نیز نمی‌پردازیم. کار زبان را خوار نباید گرفت. هر توده‌ای که به نیکی می‌گراید باید زبانش نیز پیراسته و آراسته گردد. زبان آئینه اندیشه‌هاست. زبان نمونه خوبهاست.

ولی باید دانست آلودگی زبان ایران تنها در آمیختگی آن بکلمه‌های عربی و ترکی و اروپایی نمی‌باشد و یک رشته آلودگیهای دیگر نیز دارد. قرنهای زبان فارسی ابزار کار یاوه بافان و چاپلوسان و ستایشگران و درازنویسان و دروغگویان بوده و اینست دردست ایشان بدترین حالی افتاده. یکی از آلودگیهای این زبان گزافه رانی و اندازه نگاه‌نداری است (مبالغه). در این باره کمتر زبانی بیپایه زبان فارسی میرسد. بگفتگوها و

نگارشها دقت نمایند مثالهای فراوان پیدا خواهید کرد. کسیکه دو سه بار به پسرش پند داده و او نشنیده زبان بنکوهش گشاده میگوید: «هزار دفعه گفتم نشنیدی» دو سه بار را هزار میخواند. نوکری که پی کاری رفته و یکساعت دیرتر آمده آقا برآشفته چنین میگوید: «یکسالست رفته و حالا آمده‌ای». دو چیزی که اندک تفاوتی با هم دارند درباره آنها چنین میگویند: «زمین تا آسمان فرق دارند». دو چیزی که با هم یکسانند چنین میگویند: «سرمویی تفاوت ندارند». کسیکه فروتنی میخواهند خود را «خاک پای او» می‌سازند. کسیکه اندک درشتی میکند «کله آدم را می‌کند» تعبیر مینمایند. اندک غوغایی که برمیخیزد آن را «قیامت» نام میدهند. چند قطره اشکی که از دیده کسی بیرون می‌آید آن را «سیل اشک» یاد می‌نمایند.

زمانی یاد دارم دو زنی در یک خانه شرکت داشتند و با هم رفتار ننموده جنگ و زد و خورد میکردند. یکی از ایشان که پیشنهاد نمودیم سهم خود را بآن دیگری فروشد چنین پاسخ داد: «یک آجرش را بهزار تومان نمیفروشم» پس از زمانی همین زن سهم خود را، که شاید چند هزار آجر در برداشت، بدویست یا سیصد تومانی بفروخت.

مردی که دعوایی بريك وزیر داشت و کسانی باشتی میکوشیدند چنین میگفت: «اگر گنجینه‌های جهان را بمن بخشد دست از حقوق خود برنمیدارم». سپس همان مرد بچند صد تومان خرسندی نموده دعوی خود را باز گذاشت.

اینها گرافه‌رانی‌ها هستند که از عامیان سرمیزند و در زبان توده انبوه رواج دارد. اگر از این بالاتر رفته بکتابها پردازیم در آنجا میدان این تنگین کاری چندان پهناور است که برای ستودن آن سخن بس دراز می‌باید. بیشتر این نویسندگان گرافه‌رانی را هنری می‌پنداشته‌اند و در آن باره با هم گروبندی مینموده‌اند. عبدالرزاق سمرقندی، که میان نویسندگان پیشین از نیکان بشمار است و در گرافی‌رانی و اینگونه نارواییها پایه دیگران نمیرسد، درستایش تند

بارانی چنین مینگارد: «چنان شد که طوفان نوح را بر آن حال گریه می آمد و  
صرصر عاد باد سرد از جگر بر میکشید بیک زمان دریاها آب روان گردید.  
صحرا و بیابان تا پشت گاو ماهی نم کشید... گل ولای بجایی رسید که قدم  
وهم را مجال گذار و پای سوار را خیال رفتار نماند...»

از این بالاتر که برویم بگزارانه رانیهای شعرا خواهیم رسید که باید گفت  
آبرویی برای زبان باز نگزارده اند. ولی ما از شعرا در جاهای دیگری گفتگو  
نموده ایم و در اینجا بگفتگوی دیگری نمی پردازیم.

شاید کسانی این گزارانه رانیها را عیب شمارند. ولی بساید دانست از  
بدترین عیب هاست و زبان را از ارج می اندازد. بدانسان که چون کسی  
بدروغ گویی شهرت یافت سخن او از ارج افتاده راست گوییهای او را نیز  
باور نمی نمایند در گزارانه رانی نیز زبان نیروی خود را از دست میدهد. در  
جاییکه يك را هزار میخوانند آیا خود هزار را چه باید خوانند؟.. کسیکه جوی  
کوچی را سیل می نامد آیا خود سیل را چه خواهد نامید؟!.. نه اینست که در  
اینگونه جایها خواهد درماند؟!!

بیشتر مردم عیب را در خودشان نمی فهمند ولی چون آنرا در دیگری  
دیدند آنزمانست که عیب بودنش را درمی یابند. چنین فرض کنید بدیهی رفته آید  
و می بینید هنگام ناهار میزبان بنو کرش می گوید: برو ده خروار نان بگیر بیار  
میهمان داریم. یا میگوید: بگو آشپز يك دریا آش پزد. یا بداستان سرایی  
پرداخته میگوید: درختهای باغ ما سرهاشان با آسمان رسیده. یا میگوید:  
دیشب با آسمان تماشا می کردم شیر فلک از ترس جان بخود می لرزید. یا میگویم:  
در فلان هنگامه چنان نعره زدم که گوشهای فلک کر شد... آیا شما بچنین  
میزبانی چه پاسخ خواهید داد؟! آیا جز دیوانگی گمان دیگری در باره اش  
خواهد برد؟!!

آخر يك يك است و هزار هزار. برای چه يك را هزار میخوانید؟! این



چه هنریست که هر چیزی را از اندازه خود بیرون برده صد برابر و هزار برابر  
بزرگترش گردانید؟!!

يك زشتی دیگر پرداختن با آسمانهاست. کسیکه گفتگو از مردی در روی  
زمین مینماید چرا رشته سخن را تا با آسمان بکشاند؟! این عبارتها: «گوش  
فلك كرميش» «شیر فلك از هیبتش می لرزید» «کیوان غاشیه بندگیش را بدوش  
می کشید» جز سرسام نمیتواند بود. فریاد بلندی را که میستایی میتوان گفت: «تانیم  
میل راه فرا میگرفت». پهلوانی را که ستایش میکنی میتوانی گفت: «دلها از  
ترس او پر بود» یا «هر که میدیدش دل بلرزه می افتاد». پادشاهی که بزرگی یاد  
میکنی میتوان سرود: «بزرگان گردن فرمان او نهاده بودند و کسی را یارای  
گردن کشی نبود». از اینگونه عبارتها فراوان میتوان پیدا کرد.

از هیچ مغز درستی این نمی تراود که در اندیشه از پیش آمدهای زمینی  
با آسمان پردازد و پای ستارههایی را که هزارها و ملیونها فرسنگ از زمین  
دور است بمیان بیاورد. این جز هنگام تب لرز و سرسام روی نمیدهد که کسی  
«برج اسد» را بر آستی شیری پندارد و آنرا در برابر مردی بخود لرزاند یا زحل  
را که کره بیجانی بیش نیست آدمی پنداشته حلقه غلامی فلان پادشاه را بگوش  
او بیاویزد.

رواج اینگونه عبارتها در يك زبانی گواه پریشان اندیشی مردم آن زبان  
می باشد و کسانی که باینگونه اندیشه های آشفته خوگیرند بیگمان از درستی  
فهمشان خواهد کاست.

یکی دیگر از آلودگیهای زبان فارسی عبارتهایست که در نگویش  
زمانه می آورند: زمانه بیوفا، گردون کجمدار، چرخ غدار. فلك شعبده باز،  
جهان ناپایدار، دوران دون پرور، روزگار سفله پرست، آسمان چنبری و  
بسیار مانند اینها.

این عبارتها ننگ یکزبانیت. کسانی تا تنبل و نادان نباشند باین گله ها

نمی‌پردازند. آیا از این شکایت‌ها چه سودی برمی‌خیزد؟ ما نیک میدانیم که يك مشت بیکار و بی‌کار بجای آنکه پی‌کار و پیشه‌ای بروند خود را باین و آن بسته بسنایشگری می‌پرداختند و چاپلوسانه برای خداوند خویش فلک را غلام، قدر را چاکر، و قضا را فراش می‌ساختند. و چون یکی از خویشان و بستگان او می‌برد بجای آنکه بگویند: «پر خورد و مرد» یا «فلان درد را داشت و درگذشت» یا «زمانش سرآمد و رفت» بنام چاپلوسی و فرومایگی زبان بنکوهش روزگار باز نموده آن عبارتها را بیرون میریختند. همچنین اگر خداوندشان در جنگی شکست می‌یافت یا در سایه کارندانی زیون دشمن میشد، بجای آنکه گناه را بگردن خود او بیاندازند، زمانه را گناهکار می‌گرفتند. یا اگر یکی را از ایشان روزی تنگ میشد و کسی پیدا نمی‌گردید که خریدار آن یاوه‌بافیها باشد، این زمان هم بجای آنکه بی‌ارجمی کار خود را شناخته پی‌پیشه‌ای بروند زبان بگله و ناله گشاده زمانه را سفله پرست و دون‌پرور می‌ستودند.

آن بدتر که این رفتار زشت را نیز در تاریخها پیروی کرده‌اند. شما چون يك تاريخ فارسی را می‌خوانید می‌بینید مورخ همچون شاعر در باری داستان يك پادشاهی را که مینگارد تا گفتگواز فیروزیهها و خوشبختیها دارد پی‌عبارتهای «گردون احتشام» و «فلک غلام» و «فرمان قضا جربان» و اینگونه گزافه‌رانیهای بی‌آزمانه را بکار می‌برد. ولی چون نوبت بزمان شکست یا اندوه میرسد در آنجاست که تاریخ نگار داد سوگواری داده فلک و زمان و چرخ و جهان و روزگار همه را بیاد نکوهش می‌گیرد.

باری این عبارتها برای توده‌ای همچون ایرانیان ناسزا است. باید بیکبار بترك آنها گفت. اینها همیشه مایه نومیدی جوانان ناآزموده و مردان ناپخته میگردد و اینرا باور مینمایند که زمانه همواره با نیکان دشمنی می‌ورزد و بربدان و بی‌ارجان یاوری مینماید. از اینجا از نیکی و ستوده‌خویی و هنرمندی دلسرد گردیده پی‌پستیها را می‌گیرند.

و آنگاه زمانه چیست که بکسی یاوری کند یا باکسی دشمنی ورزد؟! زمانیکه ستاره‌شماری (علم نجوم) رواج داشت مردم کارهای زمین را نتیجه گردش و رفت و برگشت ستاره‌ها می‌پنداشتند. امروز بی‌بنیادی آن علم بر همه آشکار است و هرگز جهان یا آسمان را دارای اختیاری نتوان پنداشت. جهان دستگاہیست همواره بیکسان می‌گردد و رشته اختیار آن جز در دست خدا نیست.

آلودگی دیگر زبان ایران عبارتهای زشتی است که کسانی آنها را نادانسته بکار می‌برند: «شاهد مقصود را در برگرفت». عبارت باین زشتی در همه جا رواج دارد. «قمار عشق می‌باخت» «درشدر حیرت فروماند».

سخن کوتاه کنیم: باید تا میتوان ساده نوشت. نمی‌گوییم هیچ تشبیه یا استعاره یا مثلی بکار نبرند. زبان فارسی پراز تشبیه و استعاره است: سر بسر او می‌گزارد. دامن همت بکمر زد. از میدان در رفت. سپر انداخت. پافشرد. سر کلافه را گم کرد. رشته اختیار از دست رفت. گل جوانیش پژمرد و بسیار مانند اینها. پس نمیتوان از تشبیه و استعاره و اینگونه چیزها جلوگیری کرد. اینها آرایش سخن است و چه بسا که با يك مثل یا با يك تشبیه موضوع بسیار روشن می‌گردد. چیزیکه هست باید در این باره نیز اندازه نگهداشت و در این راه نیز رشته سادگی را از دست نهشت.

سخن هرچه ساده‌تر باشد جلوه معنی در آن بیشتر خواهد بود. اینرا هم بگوییم که کسانی نوشتن و گفتن را بدرس می‌آموزند ولی کار بس بیهوده‌ای میکنند. کسی هرگاه دانش و اندیشه در دل خود دارد از گفتن و نوشتن آن در نمی‌ماند و کسیکه دانش و اندیشه ندارد گیرم که چیزی نوشت و یا گفت جز جمله‌های بی‌معنی نخواهد بود.

همین يك خطا زبان را گرفتار آلودگیها می‌سازد. بدینمعنی کسانی که اندیشه‌ای در دل ندارند بجای خاموشی بسخن می‌پردازند و ناگزیر بیهوده‌گویی

میکنند و عبارتهای نازیبا می آورند و گزافه رانی مینمایند و سجع می بافند و قافیه می پردازند. ولی اگر سخن را چیز جداگانه ای شمارند و جز بهنگام نیاز به آن پردازند اینگونه عیبها روی نخواهد داد.

\* \* \*

این نخست در زبان عربی آغاز نموده که کسانی آرایش‌هایی برای سخن از ترصیع و جناس و سجع و مانند اینها بیاندیشند. سپس بفارسی نیز رسیده بلکه در این زبان چندین برابر زبان عربی پیشرفت نموده. همین نادانی یکی از جهت‌هاییست که مایه خرابی زبان ایران گردیده. زیرا کسانی که باین آرایش‌ها پرداخته‌اند کم کم سخن را بازیچه گرفته و آن را از راه خود بیرون برده‌اند.

شماگاهی به تعبیرهایی برمیخورید که معنای روشنی را در بر ندارد و با اینهمه بسیار مشهور است و چون دنبال میکنید خواهید دید مایه شهرت آن همین داستان سخن بازیست. چنانکه این تعبیر: «در حکمت می سفت» یا «در معنی می سفت» و مانند اینها بسیار مشهور است ولی چندان شایستگی ندارد. زیرا در سفتن چه هنری بشمار میرود؟! باز اگر می گفتند: «درازدهان بیرون میریخت» می گفتم سخن را در پنداشته‌اند و تشبیهی بکار برده‌اند.

از آنسوی چون رشته را دنبال کنیم خواهیم دید کسانی از دلدادگی بسجع، هر کجا که کلمه «گفت» آورده‌اند در برابر آن کلمه دیگری پیدا نموده دست بدامن «سفت» زده‌اند و این تعبیر از آنجا پدید آمده و شدت یافته است.

این نکته را بار دیگر یادآوری میکنم که سخن را جز کالبد معنی شمارید و بسخن رانی جز بهنگام نیاز پردازید. بگزارید اندیشه پیدا شود و آن شمارا بسخن گفتن وادارده اینک شما از بهر سخن گفتن در جستجوی اندیشه باشید. باسخن هرگز بازی ننمایید و بآلایشهایی همچون سجع و جناس و ترصیع و

مانند اینها هیچ نپردازید .

\* \* \*

این را از گفته ابوریحان بیرونی آورده‌اند که زبان فارسی برای گفتگو از دانش و هنر (علوم و فنون) نارساست و جز بسرودن داستانهای خسروان باستان شایستگی ندارد .

این سخن از هر که هست نادرست است . زیرا زبان چیزی نیست که بخودی خود رسا یا نارسا باشد . هرزبانی اگر خردمندان و دانشوران آنرا بکار بردند پیشرفتها نموده تعبیرها در آن برای نشان دادن اندیشه‌های خردمندانه فراوان پدید می‌آید و از برای دانش و هنر شایستگی پیدا مینماید . ولی هرگاه زبانی بدست نادانان و یاوه‌بافان افتاد ناگزیر از زمینه دانش و هنر بدور افتاده و از نشان دادن اندیشه‌های گرانمایه فرومیانند .

زبان عربی که ابوریحان آنرا می‌ستاید آیا پیش از پیدایش دین اسلام چه بوده؟! آیا زبان امرء القیس و اخطل بگفتگواز دانشها و هنرها شایستگی داشته؟ ولی چون دین اسلام پدید آمد و در میان عرب جنبش پیدا شده خردها بکار افتاد و اندیشه‌ها تندی گرفت و مردان خردمند و دانان از میان ایشان بفرآوانی برخاست در سایه این تکان زبان عربی نیز پیشرفتها نموده برای هرگونه تعبیر شایستگی پیدا کرد .

اینکه میگویند عربی را یعرب بن قحطان پدید آورده و پیدایش هرزبانی را بنام کسی میسرایند جز افسانه نمی‌باشد . زبان چیزی نیست که کسی بیکبار آنرا پدید آورد . زبانها کم کم پیدا شده و هرزبانی در آغاز پیدایش خود بسیار کوتاه بوده . زبانی بوده که مردم با دویست یا سیصد کلمه کار زندگانی را راه می‌انداخته‌اند . لیکن رفته رفته بر شماره کلمه‌ها افزوده و تعبیرهای نوینی پدید آمده . پس پیداست هرزبانی در هر راهی که بکار رود در آن راه پیشرفت می‌نماید . مثلا مردمی که جنگجو هستند در زبان ایشان کلمه‌ها و تعبیرهای جنگی

فراوان می‌گردد. توده‌ای که بدان‌ها و هنرها می‌پردازند زبان‌شان در این زمینه پیش می‌رود. اگر مردمی بچاپلوسی و گزافه‌رانی و دروغبافی آلوده گردیدند و یا بمیخوارگی و بیکاری گرفتار شدند در زبان‌شان نیز تعبیرهای اینچنانی فزون می‌گردد.

بهر حال زبان را بخودی خود نیک یابد نمیتوان پنداشت آن گفته بیرونی در باره پارسی تا یک اندازه راست می‌باشد ولی این نه گناه زبان می‌باشد و گناه خود بیرونی و مانند گان اوست که زبان فارسی را خوار گرفته و آن را شایسته نگارش‌های خود نمیدانستند و آن را بنا سزایان سپرده خود را کنار می‌کشیدند.

## کافنامه\*

### بنام پاك آفریدگار

در این هنگام که در ایران جنبشی در باره زبان فارسی برخاسته و کسانی میخواستند این درخت کهن را بار دیگر سرسبز و بارور گردانند یکی از بهترین راههای این کار همانا پیشوندها و پسوندها را که بجای رگهای آن درخت میباشد زنده گردانیدن است.

زبانهای آریایی که فارسی مانیز یکی از آنهاست درست آنها از دو راه است: یکی بهم پیوستن کلمه‌ها، دیگری افزوده شدن پیشوند یا پسوند بکلمه‌ها. عبارت دیگر کلمه‌های نخستین يك زبان بسیار اندك می‌باشد ولی سپس از راه پیوستن دو یا چند کلمه و یا بدستیاری پیشوند و پسوند شماره کلمه‌ها چندین برابر میگردد. چنانکه در فارسی چه بسا که از يك کلمه ده کلمه بیشتر پدید می‌آید و من اينك مثالی یاد میکنم:

«راه» که کلمه‌ای در فارسی است از کلمه‌های آینده پدید می‌آید: راهرو، راهنما، راه‌شناس، راهبر، راهزن، راه‌دارخانه، راهوار، شاهراه، همراه، گمراه، بیراه، راهگذر، راهگذری، راهنمون، راهی، راهسپار، چهارراه،

---

\* در مهنامه پیمان کافنامه بیاد آن دوست خجسته نیکو آغاز گردیده و آن جزوه به «عبدالله بهرامی» که مهربانیها و نیکیهای بکسروی کرده ارمغان گردیده، تا گواهی باشد که وی آنها را فراموش نکرده و رشته دوستی را همچنان استوار میداشته.

۱ - دو کلمه ایست که Prefix و Suffix زبانهای اروپایی بکار میرود.

سربراه، راه آورد و دیگر مانده‌های اینها.

هرزبانی که روی بگردن می‌گزارد نخست راه‌های رست را گم می‌کند و سپس کم‌کم روی بگردن می‌گزارد. زبان ایران نیز در این چند قرن که گرفتار در آمیختگی با کلمه‌های عربی بوده نیروی رست آن بسیار سست گردیده و از جمله پیشوندها و پسوندها برخی از آنها فراموش گردیده و از میان رفته و برخی که بازمانده بسیار کم بکار می‌رود و نویسندگان و گویندگان کم بآنها می‌پردازند.

کسانی اگر در نگارش‌های امروزه باریک بین شوند خواهند دید که نویسندگان کمتر آگاهی از پیشوندها و پسوندها دارند و دستور بکار بردن آنها را می‌شناسند و از اینجاست که بیشتر عبارتهای ایشان نکوهیده و زشت است. مثلاً عبارت «غیر قابل تحمل» که ترجمه يك عبارت اروپاییست و امروز در نگارش‌ها و گفتگوها رواج گرفته اگر پاس شیوه زبان فارسی را نگاه داریم باید بجای آن «برنتافتنی» گفت که بسیار ساده‌تر و آسانتر میباشد. آن ترجمانی که عبارت «غیر قابل اشتعال» را بکار می‌برد اگر آگاهی درستی از زبان فارسی داشت بجای کلمه «نسوزا» یا «نسوز» میگفت که هم ساده‌تر و هم روشن‌تر است. از اینگونه مثال‌ها فراوان می‌باشد.

مقصود آنکه در کوششهایی که امروز در زمینه زبان فارسی کرده میشود باید یکی هم پیشوندها و پسوندها پرداخت و معنی‌های آنها را روشن گردانیده راه بکار بردنشان را نشان داد.

بویژه که امروز بیشتر نویسندگان سروکار با ترجمه دارند و بکلمه‌های نوینی نیاز پیدا میکنند و بهترین راه برای پدید آوردن اینگونه کلمه‌ها و نام‌ها بکار بردن پیشوند و پسوند و یا بهم پیوند کردن کلمه‌هاست.

از اینجا نگارنده می‌خواهم در این دفتر یکی از پسوندهای فارسی را موضوع گفتگو گردانم، و آن پسوند «کاف» یا «هاء» است که با آخر کلمه‌های فارسی می‌آید. زیرا در چند سال پیش که باین پسوند توجه نمودم آنرا حرف



شگفتی یافتیم که از یکسوی تاریخچه درازی دارد و از سوی دیگر معنی‌های فراوانی را در بر گرفته است و اینست که بجستجو درباره آن پرداخته یکرشته آگاهی‌هایی بیاندوختیم که در این دفتر خواهیم آورد.

و چون اصل پسوند « کاف » است که سپس شکل‌های دیگری پیدا نموده‌چنان‌که این شرح را خواهیم سرود. از اینرو دفتر را « کافنامه » نام نهادیم. این دفتر گذشته از فایده‌های دیگر، این فایده را هم در بردارد که خوانندگان بدانند فارسی‌زبان پرمایه‌ای میباشد و اگر از راهش در آیم خواهیم توانست آنرا یکی از توانگرترین زبانها گردانیم و از نیازی که امروز بزبانهای اروپایی یا عربی پیدا کرده‌ایم دامن رها سازیم.

تهران - اسفند ۱۳۱۴

کسروی تبریزی

## بخش یکم

### تاریخچه پسوند

همه میدانیم که بسیاری از کلمه‌های فارسی در آخر خود هاء دارد. هائی که نوشته شده ولی در خواندن و گفتن کلمه صدا از آن در نمی‌آید. چون: فرشته، سایه، نامه، جامه، رشته، استره، پیوسته، تشنه، گرسنه، ناله، خنده، خامه، چامه، هنگامه، دایه، دروازه، ماده، مایه، خشکه، تره، سبزه، پنبه و صداها بلکه هزارها مانند اینها.

نخست باید دانست که در پهلوی که زبان دوره اشکانیان و ساسانیان بوده بجای این‌هاء در آخر کلمه‌ها کاف آورده میشده است. عبارت پایین از کارنامه اردشیر بابکان که یکی از بازمانده‌های زمان ساسانیان است آورده میشود:

«اردوان شکوفت سهست و گوفت انکار گو آسوبار دوگانک دانیم برآن ورك چيه سزيت بوتن».

معنی آنکه : «اردوان شکفت می نمود و گفت انکار که سواره دوگانه را بدانیم آن بره که می سزد بودن». گواه برسر دو کلمه «دوگانک» و «ورك» است که امروز بجای آنها «دوگانه» و «بره» می نویسیم.

سپس گویا در آخرهای زمان ساسانیان بوده که این کاف تبدیل یافته و «گاف» گردیده در جنوب «جیم» آورده میشده است.

این نکته را باید در اینجا باز نماییم که در زمانهای باستان در میانه شمال و جنوب ایران بر صدای پاره حروفها اختلاف بوده. از جمله نشانههای این اختلاف بر سر سه حرف تا با امروز بازمانده که در اینجا یاد میکنیم:

۱- بیشتر شینهای شمال در جنوب سین می شده است. از اینجا بجای «فرستادن» که از آن جنوب بوده در شمال «فرشتن» گفته میشده که کلمه «فرشته» یادگار آن میباشد.

نیز «رشتن» و «ریسیدن» که هر دو امروز هم بکار میرود آن یکی لهجه شمال و این یکی لهجه جنوب بوده

«شمیران» و «شمیرام» و «وشمیرام» که در شمال نام یکرشته آبادیهاست در جنوب بجای آنها «سمیران» و «سمیرم» را مییابیم

۲- بجای «زاء» های شمال بیشتر در جنوب دال آورده میشده چنانکه «دانستن» که لهجه جنوب است ما بجای آن در لهجه آذری «زونوسنی» داریم. همچنین در بیشتر لهجههای کهن شمالی از کردی و زبان جهودان همدان و مانند اینها بجای دال زاء بکار میرود.

نیز «داماد» که لهجه جنوب است مادر سمنانی آنرا «زوما» می بینیم.

---

۱- شمیران در ایران و این پیرامونها نه یکی دوجا بلکه تا آنجا که ما شمرده ایم بیش از بیست جا بوده و همه آنها سردسیر است. در جنوب هم گذشته از سمیرم میانه اسپهان و فارس سمیرانی هم در خود فارس بوده که اکنون نیست. در این باره «دفتر نامهای شهرها و دیهها» دیده شود.

۳- بیشتر گافهای شمال در جنوب جیم می گردیده. چنان که « گهرام » و « گهران » که در شمال نام یکرشته آبادیهاست<sup>۱</sup> در جنوب بجای آن « جهرم » را داریم. همچنین گاف پسوند که گفتیم در آخرهای ساسانیان جانشین کاف بوده در جنوب آنرا « جیم » بزبان میرانده‌اند. دلیل این سخن گذشته از آگاهی‌هایی که ما از راه زبان‌شناسی داریم و یاد کردیم اینکه تازیان که در همان زمان ارتباط با ایران یافته سپس هم بایران درآمده‌اند در بسیاری از کلمه‌های فارسی بجای گاف پسوند « قاف » گزارده‌اند و بایستی این کار را بکنند زیرا گاف را در زبان خودشان ندارند. چون: یلمق، دلق، خندق، جوزق، روظق و مانند اینها. ولی در برخی کلمه‌ها بجای آن « جیم » آورده‌اند و این نیست مگر آنکه خود ایرانیان آنرا با جیم می‌گفته‌اند و اینان که آن حرف را در زبان خود دارند دیگر نیازی به تغییر آن ندیده‌اند و بدانسان کلمه را بزبان خود آورده‌اند. چون: فالودج، نمودج، لوزینج، تاختج، فیروزج؛ شاهدانج و مانندهای اینها.

بعبارت دیگر تازیان هر کلمه‌ای را که از زبان مردم شمال شنیده‌اند چون آخر آن گاف بوده که آنان در زبان خود ندارند آنرا تبدیل کرده‌اند ولی کلمه‌هایی را که از جنوبیان گرفته‌اند چون آخر آنها جیم بوده که در زبان عربی هست از اینجا آنرا بحال خود نگاهداشته‌اند. اینکه کسانی هر کلمه‌ای را با جیم می‌یابند «عرب» می‌پندارند بنیاد درستی ندارد و راستی چگونگی آنست که ما گفته‌ایم.

باری پسوند مدتها این حال را داشت که در شمال گاف بود و در جنوب جیم ولی بر اینحال نیز نپایید و پس از زمانی گاف یا جیم تبدیل به «هاء» یافت چنانکه در بسیاری از گافهای دیگر این تبدیل روی داده‌است.

سپس هم چون «هاء» حرف آهسته‌ایست و صدای بسیار نرمی دارد کم‌کم صدای آن از میان رفت و بحال امروز افتاده که هرگز صدایی از آن بر نمی‌خیزد

۱. در این باره نیز بدفتر نامه‌های شهرها و دیه‌ها برگشت شود.

و تنها از زیر حرف پیشین است که بودن آن دانسته می‌شود.

آذری که زبان کهن آذربایجان بوده و شاخه‌ای از فارسی بشمار می‌رود و تا چند قرن پیش در سراسر آذربایجان رواج داشته تا کم‌کم از میان رفته و ترکی جای آنرا گرفته در آن زبان گویا پیش از کاف الفی آورده می‌شده و اینست که امروز که کاف و جانشین آن «هـ» از میان رفته بجای زیر در کلمه‌های آذری الف دیده می‌شود. چون: آستانا، آستارا، آشکارا، میانا، بهدانا و مانند‌های آن که فراوان است و امروز در زبان تبریزیان بکار می‌رود.

از يك عبارت یا قوت در معجم البلدان پیدا است که این حال در ششصد سال پیش نیز در آذربایجان بوده نه تنها امروز هست. زیرا او درباره «خونج» که آبادی در میانه عراق و آذربایجان بوده و بگفته حمدالله مستوفی همانجا است که امروز کاغذ کنان نام داده شد مینگارد: «خود بومیان خونا می‌خوانند».

در شهرهای جنوب هم گاهی بجای کاف یا جانشین آن (هـ) واو آورده می‌شود. همچون: یارو، کاسو، پسر و و مانند اینها. کلمه «گردو» نیز از این شمار است چنانکه سپس یاد آن خواهیم کرد. ولی ما نمیدانیم آیا این واو تبدیل از گاف یا جیم است چنانکه گاهی در کلمه‌های دیگر این تبدیل روی داده و یا در آنجا نیز پیش از گاف الفی آورده می‌شده و این واو جای آنرا گرفته است. بهر حال این یقین است که درباره کلمه‌ها واو بجای پسوند کاف بکار می‌رود.

گاهی نیز میانه پسوند کلمه «جیم» افزوده می‌شود. چون: سراچه، دریاچه، بازارچه، کمانچه، خوانچه، دولابچه، باغچه، طپانچه، پاچه، بیلچه، دولچه، و بسیار مانده‌های اینها. پیدا است که در پهلوی بجای «چه» «چک» بوده است.<sup>۱</sup>

در آذری که پاره حرفها اندك تغییری پیدا کرده این حرف نیز «جیم» بوده. گویا گاف را نیز «قاف» می‌خوانده‌اند. و چون گفتیم که الف نیز پیش از پسوند

می آورده اند از روی هم رفته آنها این نتیجه بدست می آید که در آن زبان کهن آذربایجان بجای «چک» پهلوی «جاق» بوده که سپس هم «جوق» شده و اینست که در میان آبادیهای آذربایجان نامهای زاویه جوق مغانجوق آلماجوق و محمودجوق و مانند اینها را داریم.

از شگفتیها آنکه چون یکی از معنیهای معروف کاف کوچکی است چنانکه خواهیم آورد. از اینجا این کلمه «جوق» در زبان آذربایجانیان بمعنی کوچک فراوان بکار میرود و از آنجا ترکی عثمانی رسیده که آنان نیز فراوان بکار میبرند و شاید کسانی آنها کلمه ترکی میپندارند. ولی راست چگونگی آنست که ما یاد کردیم. زیرا همان «جوق» گذشته از معنی کوچکی بمعنیهای دیگر کاف نیز بکار میرود. چنانکه میگویند: «یا لقر جوق می کلدک؟» (تنها آمدی) که در اینجا «جوق» بمعنی حال بکار رفته.

در آذربایجان «جه» نیز داریم که شکل دیگر کلمه است و آنها نیز بمعنیهای گوناگون کاف بکار میبرند. چنانکه میگویند: یواشجه، بالاجه، گویجه (نرمک، خردک، سبزک) و مانندهای اینها.

در پایان سخن باید دانست که در پاره کلمهها پسوند بحال دیرین خود باز مانده به عبارت دیگر هنوز همان کاف باستان بکار می رود و این تاریخچه که سرودیم بر آنها اثری ننموده. چون: مردمک، مرجمک، دستک، میخک، پشمک، پولک، عقربک، آسمانک، نغزک، مخملک، تفک، فشک و بسیار مانندهای اینها.

بلکه چنانکه خواهیم دید در پاره معنیهای پسوند ناگزیر باید خود کاف را بکاربرد و از جانشینان آن کاری پیش نخواهد رفت. در برخی جاها نیز گاهی خود کاف و گاهی جانشین آنها بکار میبرند و این برای جدا ساختن دو معنی از یکدیگر است چنانکه در این باره شرح دیگری خواهیم سرود.

اینست آنچه که از تاریخچه پسوند در دست هست و ما ناگزیر بودیم در اینجا یاد آن بنماییم.

## بخش دوم

### معنی‌های پسوند

در فرهنگهای فارسی بیش از سه یا چهار معنی برای کاف یا جانشینان آن یاد نکرده‌اند. ولی ما خواهیم دید این پسوند از شگفتیهای زبان فارسی است که معنی‌های بسیار (بلکه باید گفت: معنی‌های بیشمار) دارد و با آنکه يك حرف بیشتر نیست اگر بشماریم زبان فارسی را از داشتن چندین هزار کلمه بی‌نیاز گردانیده. زیرا بسیاری از کلمه‌های فارسی بدست‌یاری این پسوند معنی نوینی پیدا کرده بدینسان فارسی را از داشتن يك کلمه جداگانه بی‌نیاز می‌گرداند. نگارنده در همه زبانهایی که میشناسم ماننده این کلمه را سراغ ندارم. اینک یکایک معنی‌ها را باز مینماییم.

\* \* \*

معنی یکم - **خردی، کوچکی**: شهرک، تشک، خانه، چاه ، روزنه، کوچه، دریاچه، دولاچه، بازارچه، خوانچه، تیمچه و مانندهای اینها. شهرک را بمعنی شهر کوچک مؤلفان پیشین بکار برده‌اند و ما نمیدانیم کلمه غلط «قصبه» از کی پیدا شده؟!

خان که خانه کوچک آن میباشد بمعنی سرای بزرگ معروف بوده ولی اکنون کمتر بکار میرود .

کوی بمعنی محله است که شعرا بسیار بکار برده‌اند و کویچه یا کوچه

بمعنی محله كوچك می باشد.

تیم بمعنی کاروانسرا در فارسی باستان معروف بوده و تیمچه بمعنی کاروانسرای كوچك میباشد.

کلمه های دیگر نیز از گزارش بی نیاز است.

در تاریخهای رومی نام یکی از پادشاهان اشکانی را «فرا آتک»<sup>۱</sup> برده می گویند. معنی آن «فرهاد كوچك» میباشد. از اینجا پیدا است که شکل درست نام «فراهانک» بوده و کاف در آن زمان معروف و بمعنی كوچکی بکار می رفته.

«چوبوق» یا «چبق» که امروز نام ابزار دودکشیدن است شاید کسانی آن را ترکی بشمارند یا اصل درست آن را نشانند. ولی کلمه جز فارسی نیست و تاریخچه آن اینست که می نگاریم: کلمه «چوبک» فارسی بمعنی چوب كوچك یا چوب باریک بزبان ترکی رفته و در آنجا از روی تغییرهایی که ترکان بکلمه های فارسی میداده اند «چوبوق» گردیده که ما آنرا با این شکل در فرهنگهای ترکی از جمله در «دیوان لغات الترك»<sup>۲</sup> محمود کاشغری می یابیم. سپس کلمه همراه ترکان باذربایجان آمده<sup>۳</sup> و تاکنون بازمانده که بمعنی شاخه نازک یا چوبدستی معروف است بویژه در زبان روستاییان که بیشتر بکار میرود. و چون در زمان صفویان عادت دودکشیدن از راه آذربایجان بایران در آمده اینست که کلمه هایی را که برای خود دریاست داشته از آنجا همراه برداشته که یکی از آنها «چوبوق» و دیگری «توتون» باشد و از اینجا «چوبوق» یا «چبق» نام آن ابزار دودکشیدن گردیده. اینست تاریخچه «چبق». اما «توتون» یا «تن» باید دانست این کلمه ترکی و بمعنی دود است که اکنون هم در زبان زنجانیان و پاره روستاییان آذربایجان بهمان معنی بکار میرود و چون برگهایی که خرد

۱- Fraateces از روی قاعده الفبای لاتین باید آنرا «فرا آتیکس» خواند.

۲- شاید «چوبوق» پیش از درآمدن ترکان در زبان بومیان نیز بوده زیرا چنانکه گفتیم در آذری نیز تغییرهایی در کلمه های فارسی می داده اند و از جمله «چوبک» بایستی در آن زبان «چوباق» یا «چوبوق» باشد. همین حال را دارد کلمه «دامبوق».

کرده در چپق ریخته و آتش می زده اند دود از آنها پدید می آید از این جهت آنرا «توتون» یا «تن» نام داده اند.

درست ماننده «چوبوق» است کلمه «پامبوق» که در آذربایگان معروف و بمعنی پنبه است. زیرا اصل کلمه همان «پنبک» پهلوی است که در فارسی امروزی «پنبه» گردیده ولی از آنسوی ترکان آنرا برگرفته و «پانباق» ساخته و سپس «پامبوق» گردانیده همراه خود با آذربایجان برده اند که تا کنون در آنجا بازمانده.

براین معنی کاف مثالهایی نیز از میان نامهای آبادیها داریم. چون «تبریزک» که نام دیهی در آذربایگان و پیدا است که مقصود از آن «تبریز کوچک» میباشد. همین حال را دارد «اردبیل» و «سیستان» و «مغانک» و «شهرستانک» که آبادیها در خلخال و تویسرکان و دماوند و تهران میباشد نیز همین حال را دارد «مغانجوق» که دیهی در آذربایجان است و «جوق» بمعنی کوچکی می باشد. از اینگونه نامها فراوان است که در جای دیگری یاد کرده ایم.

یکی از روستاهای تبریز «آرونق» نوشته میشود در زبانها آنرا «گونی» (بازیر نون و سکون یاء) مینامند. این دو کلمه سرگذشتی دارد که باید در اینجا یاد نمود: «آران» نام سرزمینی است که همسایه آذربایجان و قرنها از جهت حکمران و دیگر گزارشها مدوش او بوده که همیشه در کتابها آران و آذربایجان در یکجا یاد کرده میشود. امروز هم آنجا را «آذربایجان» قفقاز میخوانند.

آران چمنهای پهناور و چراگاههای بسیار دارد و چون با آذربایجان این تفاوت در میان است که آن یکی گرمسیر و این یکی سردسیر است از اینجا فرمانروایان آذربایجان همیشه آران را زمستانگاه می گرفتند و همه ساله پاییز روانه آنجا می شدند. از آنجا نام «آران» با «زمستانگاه» (قشلاق) یکی شده. بعبارت دیگر «آران» معنی زمستانگاه یافته که هم اکنون در آذربایجان بهر جای گرمسیری «آران» یا «آرانلوق» میگویند. همین حال را دارد زبان ارمنی که کلمه را بمعنی آفتاب گیر و گرمسیر بکار می برد. از اینجا کسانی از مؤلفان



ارمنی چنین پنداشته‌اند آران از نخست بمعنی گرمسیر بوده و چون سرزمین آران گرمسیر است اینست با آن نام خوانده شده. ولی این پندار بیجاست و راست چگونگی آن میباشد که ما یاد کردیم. معنی نخستین کلمه «آران» را و اینکه برای چه آن سرزمین را با این نام خوانده‌اند در جای دیگر شرح داده‌ایم.<sup>۱</sup>

از سخن دور نیفتیم: آن روستای تبریز چون در دامنه کوه میشو نهاده و گرمسیر است که همیشه میوه‌های آنجا زودتر از تبریز و دیگر جاها میرسد از این جهت آنرا «آران» کوچکی دانسته و «آرانک» نام داده‌اند و سپس این نام در لهجه آذری «آرونق»<sup>۲</sup> گردیده است سپس هم که ترکان باذربایجان آمده بجهت همان آرونق آنجا را بترکی «گونی» نامیده‌اند که از کلمه «گون» بمعنی آفتاب می‌آید و مقصود از آن آفتاب‌گیر و گرمسیر میباشد.

در انجام باید دانست که بکار بردن کاف و جانشینهای آن باین معنی قیاسی است بعبارت دیگر ما میتوانیم در هر کلمه‌ای آنرا آورده و معنی کوچکی را از آن بخواهیم مثلاً بگوییم: دیوار کی پدید آوردم دختر کی دیدم مرغک را به بین و بسیار مانند اینها.

نیز باید دانست که در این معنی بیشتر خود کاف بکار میرود. با اینهمه جانشینان آن نیز باین معنی می‌آید و بویژه «چه» و «جوق». چون: خانه، روزنه، بازارچه، دیگچه، مغانجوق و مانند اینها.

\*\*\*

**معنی دوم - بی‌ارجی:** شیخک، نادانک، شاعرک، آخوندک، مردک، زنک، اسبک، خرک، و مانند اینها.

ای بسا اسب تیز دو که بماند      خرک لنگ جان بمتزل برد

۱- کتابی در زمینه نامهای آبادیها که چاپ نشده.

۲- «آرونق» را کنون «ارونق» بر وزن «زرورق» میخوانند ولی بیجاست و درست کلمه همان است که نوشته‌ایم. چون کلمه از چند قرن پیش از زبانها افتاده و تنها در دفترهای دولتی بازمانده اینست که آنرا غلط میخوانند.

ای روبهك چرا نشستنی بجای خویش      باشیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش  
این معنی نیز قیاسی است که بهر کجا ما میتوانیم کاف بر کلمه افزوده  
از آن معنی بی‌ارجی را بخواهیم. در این معنی همیشه کاف بکار می‌آید. گاهی  
نیز در ترکی «جوق» بکار برده میشود.

**معنی سوم - دلسوزی:** طفلك، بدبختك، جوانك، فقيرك، دخترك،  
پسرك و مانده‌های اینها.

پس از گریه مرد پراکنده روز      بدو گفت کی مامك دلفروز

این معنی نیز قیاسی است. در این معنی نیز تنها خود کاف بکار میرود.

**معنی چهارم - ماندگی:** ریشه، دهانه، گردنه، گریوه، لبه، گوشه،  
زبان، دندان، دماغه، چشمه، انگشته، تنه، پشته، دسته، ساقه، پایه، کفه،  
رویه، دمبه، دمبک، پستانک، روده، برگه، آسمانه، عقربك، میخك، پشمك،  
عروسك، پولك، جولاهك، پره، چنگك، چنگه، مخملك، لاله، كمره، شاخه،  
چادره، زمینه، تیره و مانده‌های اینها که فراوانست.

ریشه‌ها از اینجهت ریشه مینامند که همچون ریش است. همین حال را دارد  
مثالهای دیگر در همه آنها ماندگی مقصود است.

گریوه با گردنه بيك معنی است. زیرا «گریوه» در پهلوئی بمعنی گردن بوده  
و از اینجا است کلمه «گریبان» که در اصل «گریوپان» بوده بمعنی نگاهدارنده

---

۱- واژه‌های کف و ساق حالشان نادانسته است، برخی آنها را مشترك میان فارسی و  
عربی دانسته‌اند.

اگر آنها را عربی خالص هم بدانیم بیگمان «کفه و ساقه» شکل فارسی آنهاست و هاء  
آخر آنها چنانکه برخی پنداشته‌اند تاء وحدت عربی نیست. زیرا در آنحال بایستی «کفه»  
بکف دست و «ساقه» بساق پا گفته شود منتهی بيك کف و بيك ساق، نه بمعنی کفه ترازو و ساقه  
درخت، چه آنها کف یا ساق نیستند. بنابراین واژه کفه بمعنی ترازو را عربها از فارسی برداشته‌اند  
و ساقه شکل فارسی ساق است و هرگز در عربی نمیتوان یافت. مطالبي که در المنجد در اینباره  
نوشته درست نیست. (یادداشت‌های یحیی ذکاء)